

مراسم وداع با شهید تازه تفحص شده حسین سامی مقام



علیرضا رهنمایی | جداران

گزارشی از کشف پیکر مفقودالاثر شهیدحسین سامی مقام پس از ۴۴ سال از سوی یک فیلمساز

# او با مقاومت به هم‌زمانش در زندان دوله توروحیه می‌داد

■ صغری خیل فرهنگ

سرگردشهیدحسین سامی مقام، در ۲۲سالگی به استخدام ارتش شاهنشاهی در آمد. دوره‌های تفنگداری دریایی و رزم آبی – خاکی را در انگلیس سپری کرد و در نیروی دریایی خدمت کرد. او بعد از مدتی به دلیل مقابله با فساد موجود در نیروی دریایی ارتش شاهنشاهی بارها از سوی سلاواک احضار و در نهایت به نیروی زمینی منتقل شد. سامی مقام بعد از پیروزی انقلاب به عنوان فرمانده گردان لشکر ۲۸ سنندج به مقابله با گروه‌های کومله و دموکرات پرداخت و در ۳۱ فروردین ۵۹ در جریان نجات فرمانده شهیدش «سرهنگ ایرج نصرت‌زاد» به شکل

**سکانس اول – «سرود غمگین دوله‌تو»**

فرود با کنیا، فیلمساز، کارگردان و تهیه‌کننده مستند «سرود غمگین دوله‌تو» از مراحل ساخت این مستند تا چگونگی رسیدن به نام شهید سامی مقام می‌گوید: «روال تولید یک مستند به این شکل است که باید ابتدا مراحل تحقیق و پژوهش را به طورجامع انجام دهیم و این تحقیقات می‌تواند به صورت کتابخانه‌ای یا میدانی باشد. شاید همه اطلاعات به دست آمده در روند ساخت مستند استفاده نشود، اما به هرچه بهترشدن کار کمک بسیاری می‌کند. در ادامه تولید مستند «سرود غمگین دوله‌تو» من به منطقه سردشت سفر کردم و در میان خاطره‌گویی اسرای زندان دوله‌تو که در ماه‌های اول پیروزی انقلاب آنجا اسیر بودند، به نام شهیدحسین سامی مقام برخورددم. نام شهید سامی مقام در زمان گفت‌وگو با آقایان ساعتچی و روستای به همین نام و در نزدیکی شهر سردشت و در منطقه‌ای فکری می‌کردم که من این نام را پیش از این هم شنیده‌ام. خیلی زود این نام مرا به یاد دکتر مهدی سامی مقام انداخت. او در تهران مطلب دندانیزشکی داشت. من پیش از این در مطب‌شان، یک قاب عکس از یک فرد نظامی دیده بودم، اما تا آن زمان اصلاً این فرصت پیش نیامده بود که سراغ آن تصویر را از ایشان بگیرم! هنوز نمی‌دانستم شهید سامی مقام که نامش را در کردستان می‌شنیدم، چه ارتباطی می‌تواند با آن رفیق دندانیزشک من در تهران و آن قاب عکس داخل مطب داشته باشد!حتی از راویان زندان دوله‌تو پرسیدم که از خانواده شهید سامی مقام اطلاعی دارند؟ که گفتند: هیچ اطلاعاتی در این مورد نداریم.»

**سکانس دوم – زندان دوله‌تو**

او از شرایط و وضعیت زندان دوله‌تو می‌گوید: «زندان دوله‌تو، تحت کنترل حزب دموکرات کردستان ایران بود که بیش از ۲۰۰ نفر از نیروهای سپاه، ارتش، جهادسازندگی، بسیج، ژاندارمری و حتی پیشمرگان مسلمان کرد در آنجا محبوس بودند. زندان دوله‌تو در روستایی به همین نام و در نزدیکی شهر سردشت و در منطقه‌ای کوهستانی قرار داشت. این زندان که در واقع اصطبل حیوانات بود، محل مناسبی برای نگهداری اسرا نبود، چراکه فاقد امکانات حداقلی در رابطه با گرمایش، تغذیه و بهداشت بود و نیروهای صلب سرخ نیز بر آن نظارت نداشتند. به گفته بازماندگان آن زندان، از اسرا برای انجام کارهایی که به بیگاری تعبیر می‌شود، استفاده می‌شد. اسرا روزوشب‌های سختی را در آنجا پشت‌سر گذاشتند. کمی بعد زندانیان خودشان یک زندان دیگری را در ۱۵متری آن اصطبل، با سنگ و چوب ساختند که متأسفانه رژیم بعث عراق با بمباران هوایی آن زندان، بیشتر زندانیان را به شهادت رساند.»

**سکانس سوم – مطب دکتر سامی مقام**

کارگردان مستند «سرود غمگین دوله‌تو» در ادامه می‌گوید: «برای اینکه تردید من در مورد شهید سامی مقام برطرف شود، به تهران بازگشتم و با هماهنگی با منشی دکترسامی مقام، به مطب ایشان رفتم. در این دیدار دوربین را همراه خود بردم و زمانی که می‌خواستم وارد اتاق آقای دکتر شوم آن را روشن کردم. دکترسامی مقام، این من را به عنوان فیلمساز می‌شناخت، در آن لحظه از حضور من با دوربین داخل مطبش تعجب کرد. دوربینم در حال فیلمبرداری بود و نمی‌خواستم صحنه‌ای را از دست بدهم. اولین سؤال را او از من پرسید، این کارها برای چه است؟! در پاسخ ایشان گفتم: این قاب عکس روی دیوار چه کسی است؟ گفت پدرم است، چطور؟



زمانی که سامی مقام به اسارت در می‌آید، موفق می‌شود از داخل زندان سه نامه بنویسد. دو نامه برای خانواده و یک نامه هم برای فرماندهانش در ارتش. او نامه‌ها را با ترنند و شگرد خاصی از طریق عملی که از اهالی بومی روستای «دزلی» مرویان بود، به دست خانواده و ارتش می‌رساند. گویا محتوای نامه عمیق‌تر از یک احوالپرسی خانوادگی بود. او سعی داشت تا در نامه‌ها اسم کسانی که در زندان «دوله‌تو» اسیر شده بودند را به خانواده اطلاع دهد، تا از طریق خانواده‌اش، خانواده‌های دیگر از اسارت فرزندان و عزیزان‌شان مطلع شوند. او خود در یکی از نامه‌ها نوشته شده بود که از سوی خیانت راننده آمبولانس اسیر شدیم.



مراسم وداع با شهید حسین سامی مقام



تصویری از شهیدسامی مقام در روزهای حضورش در انگلیس



مطب دکتر سامی مقام و تصویری از پدر



کارت شناسایی تفحص شده شهید که بعد از ۴۴ سال سالم ماند، بود

ما به این یقین رسیدیم که شهید سامی مقام، شهیدی که سال‌ها مفقودالاثر بوده و کسی از او اطلاعی نداشت، پدر دکتر سامی مقام است.

**سکانس چهارم – روایت شاهدان عینی**

او می‌گوید: «تازه ماجرا برای ما آغاز شده بود. من به همراه دکتر سامی مقام (فرزند شهیدسامی مقام) به منطقه برگشتم و چند سفر به کردستان داشتمت و با چند نفر از همراهان و دوستان شهید در زندان مصاحبه کردم. هر روز اطلاعات‌مان از شهید بیشتر می‌شد و به شهید سامی مقام نزدیک‌تر می‌شدیم. در مصاحبه با آقای نغمه، یکی از دوستان شهید در زندان دوله‌تو، به نکات جالبی دست پیدا کردیم. آقای نغمه می‌گفت: آن روز که عوامل حزب برای بردن سامی مقام آمده بودند من و یکی از بچه‌ها تا در درخوری زندان همراهی‌اش کردیم. او به خاطر جروحیت دچارضعف شدیدی بینایی شده و از طرفی هم به دلیل احقاق حق گروه‌های زندانی، دو هفته دست به اعتصاب غذا زده بود و برای همین به لحاظ جسمی بسیارضعیف شده و کلیه‌هایش از کار افتاده بود. ما اینطور تصور کردیم که شهید سامی مقام را به زندانی دیگر منتقل کردند. اصلاً فکر نمی‌کردیم می‌خواهند او را به شهادت برسانند. آقای نغمه در ادامه گفت: حدود ۴۰ دقیقه بعد از اینکه آقای سامی مقام را از زندان خارج کردند، صدای شلیک گلوله به گوش رسید. همه ما آن روز احتمال دادیم آنها او را به شهادت رساندند.»

**سکانس پنجم – پیرمرد چوپان**

آقای پاکستانیا می‌گوید، فردای آن روز همراه یادکتر سامی مقام به سمت روستای گورشیرو زندان دوله‌تو حرکت کردیم. به صورت اتفاقی که من اعتقاد دارم بیشتر به معجزه شبیه بود، در مسیر با پیرمردی آشنا شدیم. ما از چرایبی حضورمان برای او گفتیم و او از اتفاقات سال‌های ۱۳۵۹ برای ما روایت کرد. او از ۴۴ سال پیش گفت از روزی که گوسفندان را برای چرا آورده بود و شاهد تیرباران سه نفر به دست عوامل حزب موکرات بود. او به ما گفت بعد از تیرباران، آنها پیکرها را رها کردند و رفتند. من برای اینکه حیوانات درنده به سراغ آن پیکرها نیاید، آنها را به خاک سپردم. با توضیحاتی که آن پیرمرد چوپان به ما داد، ما از مکان احتمالی پیکر شهید سامی مقام مطلع شدیم.»

**سکانس ششم – تفحص شهیدا**

او می‌گوید:بعد از آن باید کار را به اهلش واگذار می‌کردیم. ما نامه‌هایی به کمیته جست‌وجوی مفقودین زدیم و موضوع را با آنها درمیان گذاشتیم. با سردارباقرزاده هم تماس داشتیم. کمی بعد از تماس‌ها و پیگیری‌های من و آقای دکتر، نهایتاً یک روزخود سردارباقرزاده، با دکتر سامی مقام تماس گرفته و قرار یک دیدار را با او می‌گذارد. وقتی متوجه تماس سردار شدم، به آقای دکتر گفتم: که احتمالاً خبری از پیکر پدر برای تان دارند. پیش‌بینی ما درست بود. شناسایی شهید



یک روز همراه با دکتر سامی مقام، به سمت روستای گورشیرو زندان دوله‌تو حرکت کردیم. به صورت اتفاقی که من اعتقاد دارم بیشتر به معجزه شبیه بود، در مسیر با پیرمردی آشنا شدیم. ما از چرایبی حضورمان برای او گفتیم و او از اتفاقات سال‌های ۱۳۵۹ برای ما روایت کرد. او از ۴۴ سال پیش گفت از روزی که گوسفندان را برای چرا آورده بود و شاهد تیرباران سه نفر به دست عوامل حزب دموکرات بود. به ما گفت بعد از تیرباران، آنها پیکرها را رها کردند و رفتند. من برای اینکه حیوانات درنده به سراغ آن پیکرها نیایند، آنها را به خاک سپردم. با توضیحاتی که آن پیرمرد چوپان به ما داد، ما از مکان احتمالی پیکر شهید سامی مقام مطلع شدیم.

خبری بود که سال‌ها خانواده چشم انتظار شنیدنش بودند. زمان شناسایی پیکر شهید به ما اجازه حضور ندادند و خودشان فیلم‌های لازم لحظه نخص را تهیه کردند و بعد به ما تحویل دادند. این برای ما قابل پذیرش بود. آنها پروتکل‌های خودشان را داشتند. برای من پیدا شدن نشانی از شهید و شادی خانواده‌اش از هر چیز دیگری مهم‌تر بود. کشف پیکر شهید از طریق کارت گواهینامه‌اش بود که بعد از ۴۴ سال همچنان قسمت‌هایی از آن باقی مانده بود و نام پدر و نام شهید در آن مشخص بود.

من در این جریان به شخصه شاهد بودم، بچه‌های معراج شهیدا، منطقه به منطقه و وجب به وجب در حال تفحص هستند و کار می‌کنند.

**سکانس هفتم – ماجرای اسارت و نامه‌های ارسالی**

اما چرا شهید سامی مقام به اسارت دموکرات در آمد؟! ماجرای اسارت و شهادت شهید سامی مقام هم شنیدنی است: شهید حسین سامی مقام، معاون لشکر ۲۸ سنندج بود. آن زمان یعنی قبل از جنگ تحمیلی آقای جوادیان فرمانده او بود که شهید را برای انجام یک مأموریت اعزام می‌کند. آخرین مأموریت شهید در راستای کمک به شهید نصرت‌زاد بود. این شهید بزرگوار، یکی از افتخارات ارتش به شمار می‌رود. او به همراه شش نفر از همراهانش راهی مأموریت نجات شهید ایرج نصرت‌زاد می‌شوند. آنها ابتدا با هلیکوپتر از پادگان سنندج به منطقه مورد نظر منتقل و پس از آن با آمبولانس به مسیرشان ادامه می‌دهند. که ناچارمنر دانه از سوی عامل نفوذی دشمن (راننده آمبولانس) به اسارت درموتوکرات‌ها در می‌آیند و به زندان دوله‌تو منتقل می‌شوند. بنا به گفته‌ها، دو نفر از همراهان حسین سامی مقام، شهید می‌شوند. خانواده مدتی پس از اسارت او از وضعیتش بی‌اطلاع بود.

زمانی که سامی مقام به اسارت در می‌آید، موفق می‌شود از داخل زندان سه‌نامه بنویسد. دو‌نامه برای خانواده و یک نامه هم برای فرماندهانش در ارتش. او نامه‌ها را با ترنند و شگرد خاصی از طریق عملی که از اهالی بومی روستای «دزلی» مرویان بود، به دست خانواده و ارتش می‌رساند. گویا محتوای نامه عمیق‌تر از یک احوالپرسی خانوادگی بود. او سعی داشت تا در نامه‌ها اسم کسانی که در زندان «دوله‌تو» اسیر شده بودند را به خانواده اطلاع دهد، تا از طریق خانواده‌اش، خانواده‌های دیگر از اسارت فرزندان و عزیزان‌شان مطلع شوند. او در یکی از نامه‌ها نوشته بود از سوی خیانت راننده آمبولانس اسیر شدیم. سامی مقام چهار ماه عمرش را در زندان دوله‌تو به اسارت گذراند.»

**سکانس هشتم – شایعه خیانت**

حزب دموکرات و منافقین بعد از شهادت سامی مقام اینگونه شایعه کردند که او به نظام خیانت کرده و جذب منافقین شده است. شایعه‌ای که تأثیر زیادی بر اطرافیان و خانواده شهید گذاشت. بعد از این شایعه همسر و سف‌رزن خودرشدانش خانه سازمانی داخل پادگان سنندج را ترک می‌کنند و به زادگاه خود، شهر آبادان باز می‌گردند. اما تقریباً هشت ماه بعد با آغاز جنگ تحمیلی به اصفهان مهاجرت و برای همیشه در اصفهان زندگی کردند.

اما واقعیت چیزی دیگر بود. فرمانده شهید، آقای جوادیان که شناخت خوبی روی شهید سامی مقام داشت، زیر بار این شایعه نرفت و به همه اعلام کرد، شهید سامی مقام، برای انجام مأموریت نجات سرهنگ نصرت زاده، اعزام شد. آنهم در شرایطی که اکثر شهرهای کردستان و پادگان‌های نظامی اش سقوط کرده‌اند و در اختیار گروهک‌های فعال نظیر حزب دموکرات، کومله و باقی حزب‌های فعال در آنجا افتاده‌اند. شهید سامی مقام برای نجات سرهنگ نصرت‌زاد، راهی می‌شود. آنها سرهنگ نصرت‌زاد را اسیر می‌کنند و از او می‌خواهند که به پادگان‌های تحت امرش بیسمم بزنند و از آنها بخواهند که پادگان‌ها را تخلیه کنند. اما او تن به این خواسته نمی‌دهد و آنها او را به شهادت می‌رسانند. در ادامه این مأموریت شهید سامی مقام اسیر می‌شود.

۱۸ ماه بعد از شهادت سامی مقام، آقای احمد نغمه، از زندان دوله‌تو آزاد می‌شود و به ارتش می‌رود و خبر شهادت سامی مقام را به آنها می‌دهد. او شهادت می‌دهد که سرگرد حسین سامی مقام، در زندان دوله‌تو محکم ایستاد و از مواضع انقلاب دفاع کرد. او می‌گوید سامی مقام، با اینکه پیشنهادهای وسوسه انگیزی از طرف ضد انقلاب برای همکاری داشت، اما همه آنها را رد کرد و با مقاومت خود به سایر هم‌زمانش که در زندان دوله‌تو اسیر شده بودند، روحیه داد. آقای نغمه، در ادامه صحبت‌ها و مستندات لازم را کتبا به رکن ۲ ارتش می‌دهد.

آقای ساعتچی که در زندان با شهید سامی مقام بوده، بعد از آزادی از زندان دوله‌تو در یک مصاحبه مطبوعاتی که در سال ۱۳۶۰ به چاپ می‌رسد از وقایع زندان دوله‌تو و شهید سامی مقام، روایت می‌کند. مصاحبه منتشر می‌شود، اما متأسفانه خانواده شهید از انتشار این ابتدایی به دست خانواده شهید می‌رسید یا از آن مطلع می‌شدند، ۴۴ سال را در بی‌خبری نمی‌گذرانند.

حقیقت این بود که شهید سامی مقام، بر اثر شکنجه‌های ضد انقلاب بارها و بارها تا آستانه شهادت می‌رود، اما هیچ‌گاه در طول مدت اسارتش در زندان «دوله‌تو» با دشمن مماشات نمی‌کند.

**سکانس پایانی...**

و اینگونه مستند سامی مقام، ساخته وتمام شد. حسین سامی مقام، فوتبالیست تیم شاهین آبادان، کشتی گیر قهار و ورزشکاری پرتلاش با قدرت بدنی و روحیه و ایمان بالا تبدیل به فرمانده‌ای توانمند و غیور شد. اما سرانجام در ۴ مرداد سال ۵۹ در ۴۴ سالگی به وسیله جوخه‌های اعدام به شهادت می‌رسد. همسر شهید، سال‌های سختی را چشم به راه بازگشت همسرش می‌گذراند. حرف‌ها و نگاه‌های اطرافیان و شایعه خیانت همسرش، روزهای تلخی را برای او و فرزندانش رقم زد. اما او برعهده خود ماند و فرزندان شهید را به خوبی و انظور که توصیه شهید بود، تربیت کرد و روزهایی که پیکر شهید شناسایی شد، دیگر او نبود. همسر شهید بر اثر ابتلا به بیماری کرونا به رحمت خدا رفت.»